



Bodleian Libraries

UNIVERSITY OF OXFORD

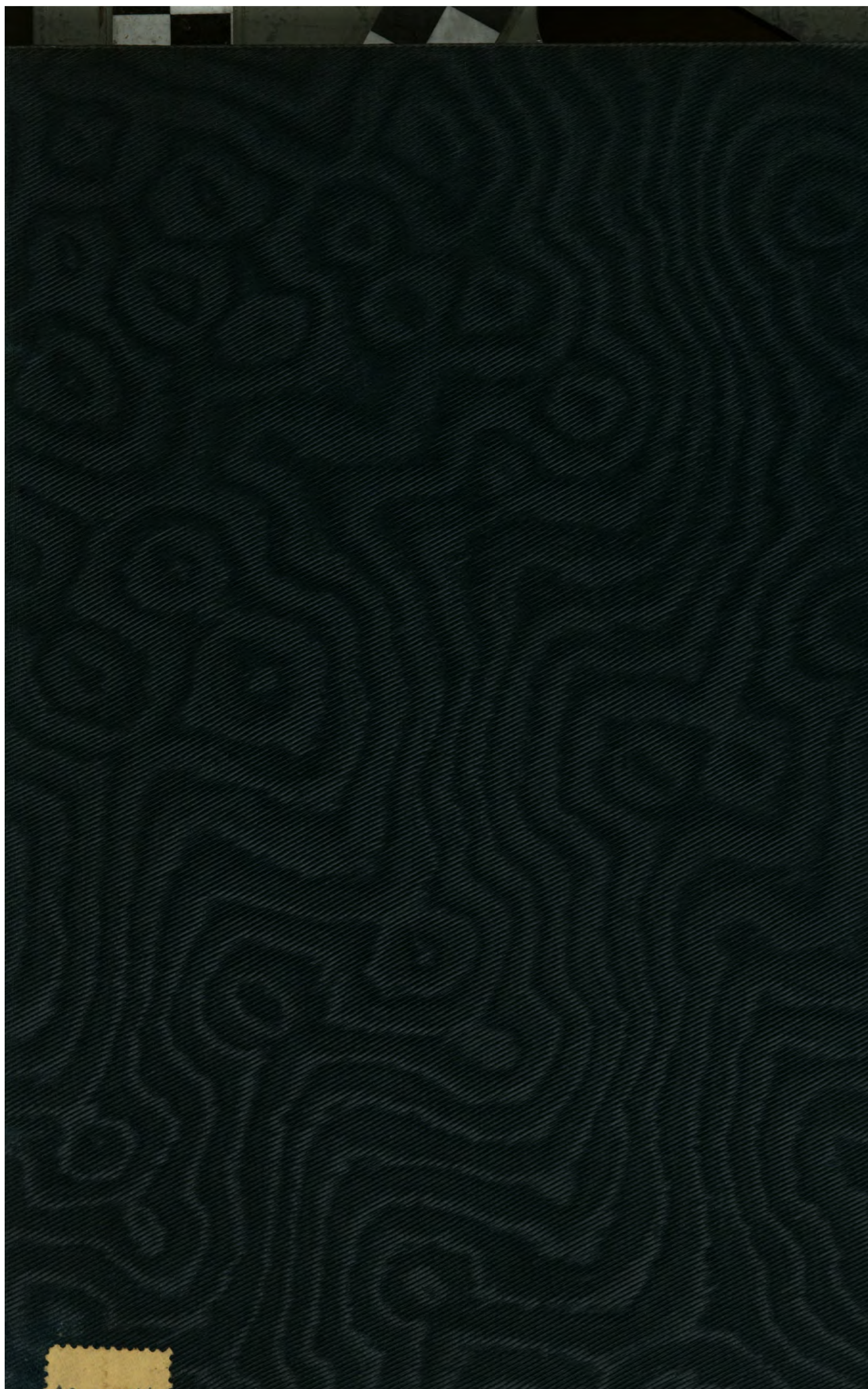
This book is part of the collection held by the Bodleian Libraries
and scanned by Google, Inc. for the Google Books Library Project.

For more information see:

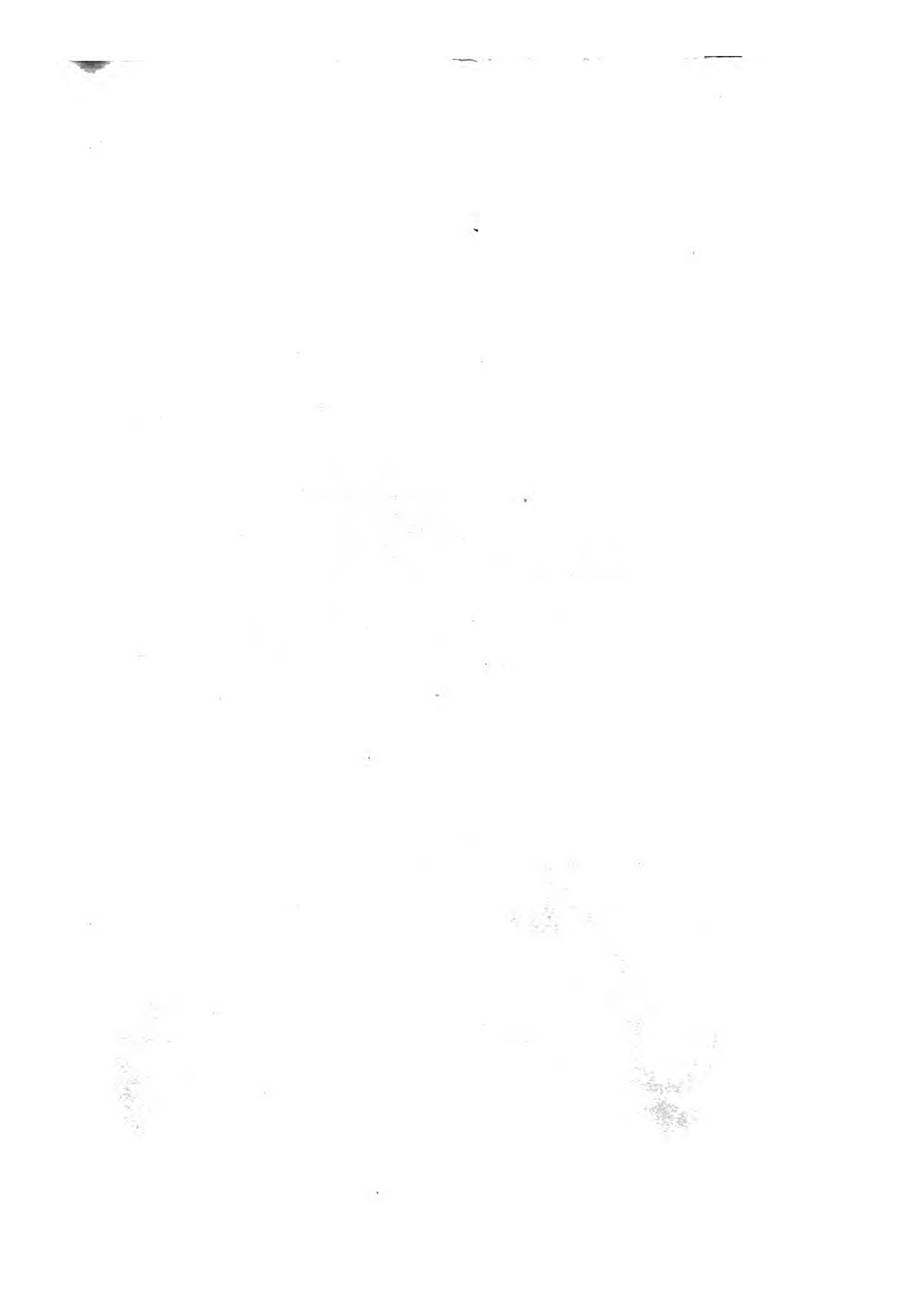
<http://www.bodleian.ox.ac.uk/dbooks>

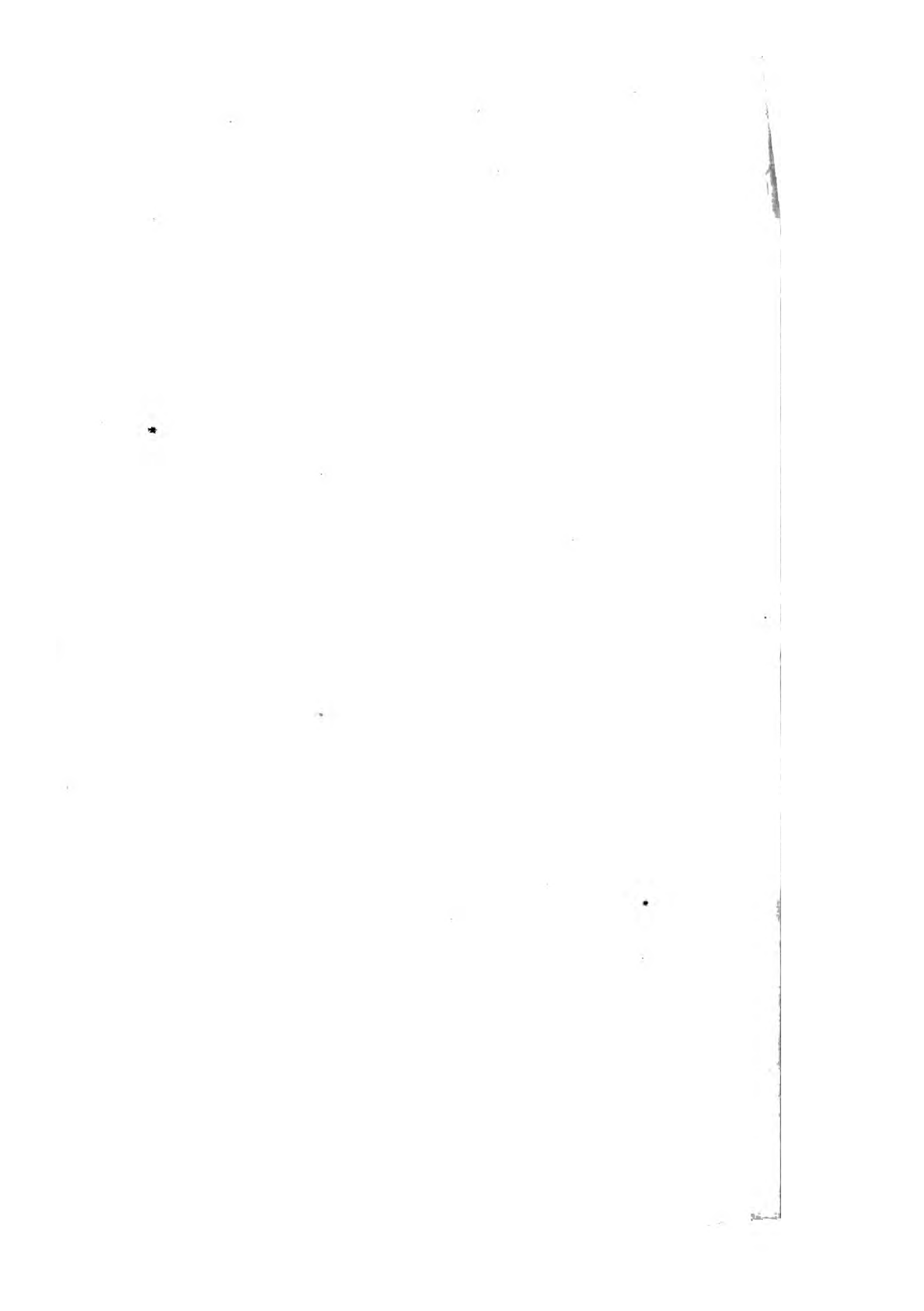


This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial-
ShareAlike 2.0 UK: England & Wales (CC BY-NC-SA 2.0) licence.









قطعه تاریخ وفات میرنثار علی صاحب مرحوم مری مختار از مختار	
پندرھون کو مہ محرم کی	ہوئے حق سے قرین نثار علی
کہا ناٹف نے لکھڑے از سر حزن	گیا عدین برین نثار علی
قطعه تاریخ وفات میان بی بخش مرحوم از نعیم مرحوم	
میان تلخ کردہ حیات و کمر ہا	شکستہ سخن جان شیرین سیر ہند
بطفش ملک گفت سال وفاتش	بگو ہائے بابا بنی بخش مردند
قطعه تاریخ ولادت بر خوردار سید نثار حسین عرف جمعیکیو لکھو خلف مختار از مختار	
شکر آن مالک خداے کریم	کز کرم تجریش دلم بخوشی ست
روز چارم و اولین صفر	روز مولود این سعید صبی ست
شد چو این مہ برون بزج حمل	گفت ناٹف مہ سپہر تقی ست
قطعه تاریخ ولادت بر خوردار شکر اللہ سلمیہ خلف مختار از مختار	
جواٹھارھون ماہ ذیقعد کو	تولد ہوا مہر سیکر پسر
لکھی از سر ہوش تاریخ سال	یہ ہر صورت ماہ انور پسر
رباعی نثار در جوا صبا تب	
غرق خون بہ دل کہ بسمل کردہ یاری نشد	غرق بہ فرق گر آن تاج سرفاری نشد
قطرہ بینسان کہ در بطین صدف خود نہشت	در شد اما شک چشم عاشق زاری نشد
رباعی لطیف خلف نثار	
این دل آزرده ام شاد از دل آزاری نشد	قاتل ما دلبری شد لیک دل داری نشد
بدر کامل کاست از رشک جبین ماہر و	شد ہلال اما چہ حاصل ابرویاری نشد
رباعی شریف خلف نثار	
کار من آخر شد و آخر من کاری نشد	مشت خاک من غبار کو چہ یارے نشد
سالم خون جگر در نات آہو شد گرہ	شک شد اما چہ حاصل خال خسارے نشد
خاتمۃ الطبع	
الحمد للہ والمنۃ کہ رسالہ مقصود نجات بہ ماہ جون شملع با ختام رسید فقط	



مصنف کتاب ہذا اولاد شاہزادہ موسیٰ مبرقع ابن امام محمد تقی علیہ السلام سے ہیں اور ہند میں مورث اعلیٰ انکے سید عبداللہ قمی آئے جنکے بیٹے سید زید جو سید ساہو کے رشتے میں بھانجے اور داماد ہیں اور انکی اولاد تمام ہندوستان میں منتشر ہو کر کثرت سے ہوئی اور مولد مصنف کا موضع مصطفیٰ آباد عرف بڑا کالون ہے کہ قریب اسی کے موضع سی بار تانہ سال مصنف کا ہے اور سادات دونوں موضع کے یک جہدی اور دونوں موضع ضلع فیض آباد پر گئے منکسی میں واقع ہیں اور بالفعل مصنف بمقتضا سے آب و خورش شہر اودھ محلہ میران پورہ اپنی سسرال میں بود و باش رکھتے ہیں اور سسرال والے سید علاؤ الدین ماہر و جعفری و صالی خراسانی کی اولاد سے ہیں اور مصنف اپنی والدہ کے مامون جناب شیخ محمد نعیم صاحب مرحوم و مغفور سے پہلے تلمذ رکھتے تھے جنکی تاریخ وفات یہ ہے

تاریخ

رفت زین دنیای فانی چون نعیم بود در باغ سخن خوش بلبلی دشت در نظم آن طبع فصیح من چہ گویم وصف ذات پاک او سال تار نقش فلک گفتا کہ ہای	شد دل منعم درین ماتم دویم شد سبک زین باغ چون بونسیم خاص در تاریخ امثالش عدیم الکریم ابن الکریم ابن الکریم شد نعیم الحق سجنات النعیم
اور اب انکے چھوٹے بھائی جناب شیخ محمد منعم صاحب سے تلمذ رکھتے ہیں اور وہ خانہ دانی شاعر ہوتے چلے آئے ہیں چنانچہ انکے جد امجد جناب شیخ غلام اشرف صاحب متخلص بنار اپنی مثنوی آسن جو ہر بین بطور مناجات کے خدا سے شکر یہ عرض کر رہے ہیں	آست خاکردی بہ دریا سے علوم نیل پاکم از جلال الدین ہوم

در کتاب الله صد آیه در شان شماست گوهر نایاب آن شما که از کان شماست یوسف مصری بمبصرت از غلامان شماست کاسمان هم بردرت از یک گدایان شماست گرچه آن نخلت زده از روی تابان شماست طائر صدره اگر چه مرغ ایوان شماست حضرت ختم الرسالت که سلیمان شماست حضرت خلاق عالم که جبرئیل شماست آنکه همچون فاطمه شمع شبستان شماست گر سینه مختار شما فاضله خوان شماست	چه حدیث مصطفی را ذکر در وصفه اگر دره الناج شنشنان عالم میشود چه بحسن تو رسد یوسف اگر ای شاه حسن بردت از کاسه خورشید شد ظاهر مرا زرد رنگ آید نظر خورشید چون نه بر فلک پیش قصر تو چه رتبه قصر قصیر بود چون ترا گویم نه فخر حضرت آصف شما بر فروشی نفس را چون تونه بر مرقی حق از چراغ طور روشن چون نه خانات بود و نه زخوان خود نصیبم ای شده کونی مکان
---	--

باتو باید فکر در درمندان داشتن
چند اے عیسی مرا بیمار بتوان داشتن

آفتاب آسمان دین بس خیر الانام عیسی چرخ اهل دانش خسرو عالمقام خوابگاهت فرش احمد مولد بیت الحوام عالم هر یک زبان هم قاضی باز و حجام نسبت بارون بداری بابنی تو لا کلام مهر سپهر احتشام و مهر اوج احترام خسیر و ملک ولایت نور رب ذوالکرام داد شما حضرت دادار در دستت نظام کرد احمد باتو چون کار رسالت را تمام کرد بر تو حضرت خلاق عالم ختم نام عالم علم لدنی شافع روز قیام در کلام خود ترا مداح شما و السلام	ای چراغ طور ایمان اهل عالم را امام سر به چشم اهل نبشش موسی طور کبریا کیست مثلت در جهان ای عینک عین یقین باب شهر علم احمد اوستاد جبرئیل هم برادر هم وزیر مصطفی هستی شما یوسف مصر جمال و موسی طور حلال گوهر دریای عظمت لعل کان مکرمیت ایلیق ایام را بعد امام المرسلین آیه الیوم اکملت لکم نازل شده هم سخاوت هم شجاعت ای امیر المؤمنین مطلع دیوان عالم مقطع اشعار حق نیست مدح تو شما کار بشمرز آنکه خدا
---	---

چون شدی بردوش ختم المرسلین تو جاوین
ریفت خود دور از یاد تو نمود عرش برین

چون کرامت خوان نعمت گردنزدان بابی کرد در تو احصا کل اشیا خدا چون خود شما سوی تو گشته مخاطب روز و شب گوید چرس هستی واحد تو واحد دو اگر بنیدر کسی داری آن نسبت به احمد هر چه مار و نازکیم ساکنان چرخ محبت تو دهند سویت ندا پیشوای دین ز صلب تو پست گشتند شما نوش بر عرش علا فرمودی با احمد طعم در محاذیت چو دیگر را عدو قسم کنند	یا فخر حصه توئی اول ز خوان مصطفی هست دریا سین ناطق از زبان مصطفی آمدی یوسف توئی در کاروان مصطفی هست احوال آن به نزد عاشقان مصطفی هست بر طرفین ثابت از بیان مصطفی نیر اعظم توئی بر آسمان مصطفی یازده مثل تواند خواند از مصطفی گشت چون بر عرش نیرزدان مصطفی جز تو چون بوده نه دیگر از دوان مصطفی
--	--

کن چشم لطف شاه یک نظر تو سوی من
تا در رحمت کشاید خود خدا بر روی من

دوش احمد زیر پاست یا امیر المومنین دادی سائل را چو خاتم در رکوع از مصطفی چه بود خاتم را قدر در سخا پست اگر رتبه محمود حاصل با ایاز آید بر آن در شما اکرم تقا گوید چو در قرآن خدا خفتی بیخوف و خطر شاه چو بر جای نبی حضرت نیرزدان ترا داد آن شرف که آیند کردی در هر امری که از حضرت نیرزدان دعا گشت در باب خلافت ز آسمان بجای نزول گنج قارون را گدایانت چه آرند در خیال از فراق تو نهایت آمده مختار تنگ حضرت نیرزدان به جتن و انس در خم غدیر	اسم ترا ز عرش جایت یا امیر المومنین کرد خود نیرزدان شایسته یا امیر المومنین خطا هر از قرآن سخایت یا امیر المومنین گرفت زطل همایت یا امیر المومنین زان نه مقصودی سلویت یا امیر المومنین کرد زان مدحت خدایت یا امیر المومنین قیصر و خاقان گدایت یا امیر المومنین کردا جابت حق دعایت یا امیر المومنین خاص در دولت سلایت یا امیر المومنین گر غنی سازد عطایت یا امیر المومنین خواهد از نیرزدان لقایت یا امیر المومنین متبحر کرده ولایت یا امیر المومنین
--	---

کرد نیرزدان زان قسیم خبت و نار ترا
بود جز کار خدا و گیر نه چون کار ترا

ای توانم مدح تو آن نه که شایان شاست هست زان تو مید پیدای زبان کبریا	زانکه در قرآن خود نیرزدان ثنا خوان مطلع رنگین که آن شاه از دیوان شاست
--	--

الحمد لله
فی الامم بسین

قال الرسول
بیشتری نفس ابتغوا
مرضا الله

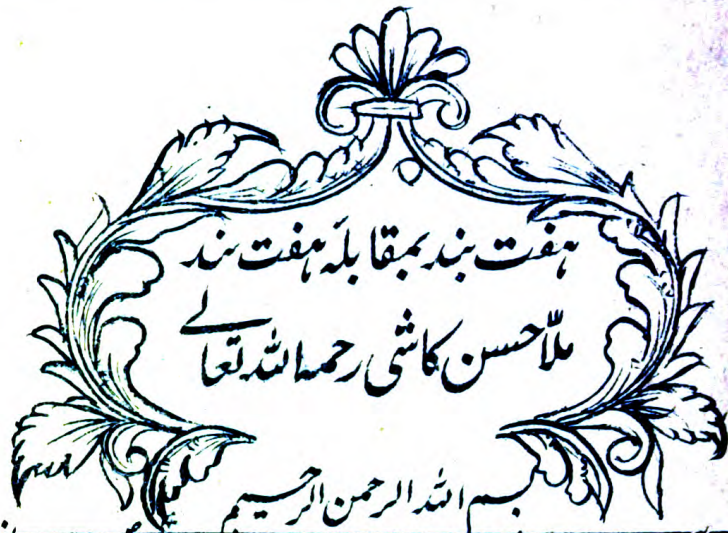
هست این هم زار در عشق شهنشاه نجف بودی هر دم نام یزدان بر لب پاک علی داد سلمان را را مائی از اسد شیر خدا بر نشستی نه بمصونین شاید تا کنون عاشیران و غار چون بود زان مر تفتی جز در پاک علی مارا نه پناه اے خدا چون بود خورشید روشن اینقدر نه بر فلک مشرق و مغرب بود دو گام فرس تیر او	روز و شب بیفایده ناله می سازد جرس گشت از ذکر خدا غافل نه چیدر کیف یزربانش زفته هر گم اے علی فریاد رس نمر از ان حسرت بهر دو دست می شکند گس پای در خروات هم از سهونه بهناده می پس هست این درویش چیدر بد و ریاضت می پس هست از نور رخ مولا اگر چه مقتبس گر علی در عرصه کیتی همی تازد فرس
--	---

نیست مثل چیدر صفدر رسول کردگار
العلی منی انا منه بگفته بار بار

عرش را چون در خور پایت نه داور یافته قرب بایزدان زیاده داری از احمد مگر زان ترا مامور کرد یزدان به تبلیغ برات تا قضا کرد و نماز تو نه رجعت کرد چون پای تو بر دوش احمد پای او بالا عرش از نبی دختر اگر تیغ از خدا اے ذوالمنن کرد بر ازواج خود احمد طلاق تو مباح نفس بر مرصعات یزدان چون شهابه ختی کرد و انجم اذ انزل خدا در شان تو بر خلافت گنبت تو بعد ختم الانبیا گفت اشد اعلی الکفار خود یزدان ترا چون رسد عرفی نه بعد مرگ نزد تو شهابه	زان تو خود معراج بردوشن هم میر یافته مصطفی بیرون پرده جا تو اندر یافته باحبیب خود ترا یزدان چو همسری یافته حکم تو بر چرخ چارم شاه خاور یافته رتبه معراج زان اعلی توحید یافته آبر و از احمد و یزدان برابر یافته اختیاری زمین نه بهتر آن چو دیگر یافته زان بی آرام از احمد تو بستر یافته بر ضلالت دشمنانت را چو اکثر یافته دال عشاق تو دو آیه مکرر یافته کافر افکن چون ترا در جنگ خیر یافته کز طفیل عشق تو هر چه مقدر یافته
--	--

هست ای محتار از جذب دل تو این مجیب
باشی تو در هند مولا می تو در ملک عرب

مصلح بانی اسلام بنیاد مکان مصطفی کفر و انهم فسوق دانستن میان مصطفی نوش فرمودی نه تا آب دمان مصطفی	مصلح مصلح کعبه ایمان بسان مصطفی محکم لجمی ترا گوید چو ختم المسلمین لب را نه از شیر مادر ساختی هرگز تو تر
--	---



السلام ای آسمان ملت و شرع مبین موسیٰ طور امانت سرور ہر دو جہان روح قندیل کعبہ رونق بیت الحرام نوح طوفان قیامت کشتی امن و امان بانی شرع محمد قاتل اہل ضلال خانہ زاد یزدان خویش بادشاہ مہرسلان بازوی ختم الرسالت ناصر دین خدا سابق الاسلام مغز آئہ و السبقون ہر چه خیر و شر شود بر ارض روز و شب مدام قاضی الحاجات مثل آدم و حوا بتو از حدیث مصطفیٰ شاہ شدہ طاہر بما از گرجان قومی باشد قرین تر خدا	عرش دوش مصطفیٰ را در حرم بالائشین عیسیٰ جبرج ولایت از خدا ہر دم قرین بوکل گلزار ایمان نیر سرو باغ دین آیت رحمت جوا محمد ہم شفیع المذنبین جانشین مصطفیٰ اعظم امیر المؤمنین دست حق شفیہ خدا نفس امام المسلمین واقف ستر محمد ہم امام اولین جانب دو قبلہ ساجد جہیزین العابدین عرض ای سلطان دین از تو ہمیدار زمین فاطمہ را منعقد فرمود بر عرش برین بودی پیدا آن زمان کہ بود آدم ما وطن نخن اقرب آئہ در قرآن شاہ ہر مہین
---	---

مہربان نہ بر تو چون داکم رسول اللہ بود
گر دم و لحم تو و عالم رسول اللہ بود

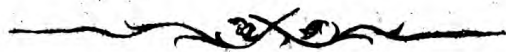
طاہر جان ای خدا در ہند گر شکند نفس از روایات صحیحہ ظاہر افسردن از علی کرد بینائی عطا اورا خدا سے دو جہاں پرسد از من بخ احدی این بچرخ نجبین	سوی صحرائی کجفت برد تو دارم ہوس بودہ محبوب محبوب خدا را میچاکس کرد نابینای چشم خود ز دامنش چوس کہ ترا کردہ سوا سے حیدر صفدر عس
---	---

بامقصد حیدر کرار این واجب بود
 چون طفیل مرتضی جسته غلیل اندیشه
 بودی لائق ظالم حق علی اول اگر
 پیش تو خواند قصیده مدحیه مداح تو
 شوق ز انگشت بنی شد بر فلک گر چرخ
 کرده امداد یونس داده او را نجات
 هست از وقت شهادت نه عم آل رسول
 چه غضب سازند او را ذبح بی آب خورش
 اشتعانت در جهان سازد جو با صبر و صلوة
 مرتضی اعلی بیانشه زان پس ختم الرسل
 ام حسبت آیه زان خواندی سر سبط نبی
 چون ز عالمگیر نعمت خان عالی کردنی خو
 فرق را پاک کرده شو سوی نجف راهی شتاب

بیش و کم هر چه دهریزد ان بسازد کف
 کرد آتش را بابر ایسم یزدان انطفأ
 عزل او را بر برات احمد بفرمودی چرا
 جام که نثر در صله از تو بخوابد ساقیا
 کرد از حکم تو رجعت بر فلک حیدر رفیع
 کرد چون در لطفن مای یادای حیدر رفیع
 هست مودی کردی بر آل نبی آدم گدا
 هر که از انومی خاص رب بباشد متکا
 جز حسین ابن علی پیدا که شد دیگر کذا
 همچو دوش مصطفی آن یافت جای مرتقا
 بود را صاحب کعبت هم عجیب آن ماجرا
 دوستان مرتضی را این نباشد اقتضا
 اندرین نه ساعته باید بیا شوق المتوا

قال الله منقبت
 بالبر والصلوة

قمری چون کو کو کنان مختار نه باشد بباغ
 هست آن بر سر و قامت مرتضی اگر مبتلا



جان احمد هست مروی که سپه مدفن ز زمین
شمر ملعون پاس بوسه گاه من سازد مگر
باز رود در بند بنایم نه از تائید حق
چون دعای او بپس نیردان بگردی ستیجا
جز امام اثناعشر غیری را اگر سپر بود
گر کند تقلید سید دیگر را جز بنی علی
اکثری اعدای حیدر را خدا کرده نجی
دشمنان مرتضی را چه بود حاصل ز ریش
نام پاک بختین کرده رفتم چسپان کنند
همچو من لا علم چون تقلید حافظه کند
چه حقیقت کیمیا دارد بر زوج قبول
کیست در عالم که نه محتاج حیدر آن بود
خوش نه چون برقتل خود سید الشهدا شدی
مینوسند قطب لاقطاب او را اعدای علی
چون شود کامیده نه بر چرخ ماه چارده
قلب مومن را از آن عرش خدا گفتا بنی
سود از لطف مرتضی دارا زان گردد سیه
توبه آدم را طفیل مرتضی گشته قبول
هست بر هر بنده فضل خدا که ذوالمن
هست مدوخ تو حلال مهات جهان
فاطمه در حشر از نیردان چو گرد و مستغیث
آستان مرتضی را داد نیردان آن شرف
زان غضنفر بیخ از گردان نشد جانبر گه
از معاویه چو کرده صلح حسن ابن علی
هست مروی چون ظهور مهدی نادر شود
این قصیده را بگردم نام مقصود نجات
منزله اگر به بخشش است احمد شده

از زمینداران غاصریه لفسر موده شرا
بوسه دادی زان محمد بر گلو س دلر با
شد اگر سوخته بخت رهبر راجت رسا
زان سبب نام حسن ابن علی شد مجتبا
بعد از محمد مصطفی هست او را مال خولیا
بهره او را نه از سادات گشته آن
هر چه میخوانند حق میکردن یا منیا
گر بودند پاس لویه مطلقا با ملتقا
دیده بر دیوار درام مردمان را در و با
نیست بے تائید حیدر روانند این اهل کما
کوه را فرمودی از فیض نگه حیدر طلا
از علی المرتضی دارند گر چشم اغیبا
بود از جان جهان او را چو آنجا ملتقا
هر کرا از روبرو حیدر بفرمود انتفا
در فراق حیدر صفدر اگر دارد اس
چون ولای مرتضی نیردان در و کرد مثلا
مشک طبت مشک چین مشک ختم مشک خطا
قبل حاجات چون او را ندانند صفیا
سوی دیگر نه سوای مرتضی دارد هوا
از زمانه دارا فروده نه دل را ما و حا
هست مروی در قیامت تملک گردد بیا
قیصر و خاقان بران باشند دائم چسپا
هم نبردی را به بخت از وی که سودای خدا
بود خود از مصلحت خالی نه آن کار حیا
احضرو بامردمان روح الامین بدر طلا
من قرابرح العلی المرتضی علم نجب
خادمان بختین را نیست از دوزخ نجات

الحمد لله

الحمد لله

الحمد لله

الحمد لله

الحمد لله

نیست با کمال الجواهر شیخ هم حاجت بین
جان خود کردند در جنگ از احمد درین
باز خاتم نه سلیمان را شدی هرگز نصیب
نار و جنت کرد چون خلاق عالم هر دو خلق
بعد حضرت عیسی بهر سببی هر جن انس
از احد مشتق بود احمد هم از اسطی علی
گر شود نه اندران ذکر امیر المومنین
خون دارم ز آتش دوزخ نه روز باز پرس
بعد من کردند داده محض سادق خبر
جان خود بر محمدی آخر زمان سازم شاد
بعد ختم المسلمین بودی بنی کریم کس
جز علی کو مونی کز انفس یا کش سول
جانشین مصطفی بر حق علی که آن نمود
قتل فرموده عشاء خیمه را بس درین
داد ایذا فاطمه را هر که آن کافر شده
لا قاتلا علی السیف الا ذو الفقار
میز را گویند مغل را گو و ر باشد غلط
مر قتی و فاطمه حسنین را اندر کشید
انقلاع بگزیدی از جاگشتی حاضر بخت
داشتند قدرت بر آن نه انبیای سلف
دوستان را چید یکرا ام باشد خیال
شاه مردان را بن بلجم نه چون دشمن بود
خلق اعظم مصطفی دارد امیر المومنین
چون بودند حسنین نه سید جوانان شبت
اورا پس انداختند از ظلم اعدائے لعین
چون بود در ظل حیدر نه زمین و آسمان
از در و بسط احمد نور چشم شیر حق

خاک پای حیدر کرار مارا طویلا
حزوه و جعفر عبیده زید را صدم جا
گر نبرد با علی مر قتی آن التجا
هست زان ایمان اهل ایمان در بیم و جا
چاره تن را گزیده یزدان از آل نوری
از مومنان معاویه بن سفیان ولا
خوش نه در بزم نشاط آید مرا خود آن غنا
قطره اشک غم شیر سازد منطف
دوازده از حضرت اطهار امامان هدا
هست این از حضرت یزدان دعا صبح و صبا
دیگر از شیر حق بود بنی نه ما و را
ساخته مبعوث فرماید چون خود رب العلا
معجزات انبیای ماسبق بر ادعا
شد چون شرک بآن شیر خدا جنگ آزما
گر بود باور نه شاهد هست حدیث من اذا
در غزائے بود این روح الامین نعمه را
غیر او لا د علی باشد نه هر کس میزا
بر محمد چون سیادت را شده نازل کجا
ارد رختی را بقتند که نزد من نبیا
معجزات از حیدر صفدر چنان گشته بسا
همچو دانه آسیای جبرخ دون مارا سا
بود آن ملعون زن ملعونه را اگر آشنا
نیست ممکن که گزارد آن مرا اندر غنا
مر قتی باشد پدر مر مصطفی باشندیا
هر که ادر دین ختم المسلمین کرده فیرا
یافت چون در ظل احمد مر قتی نشو و نما
ریشک گلزار ام گشته زمین نینوا

له از عذر ان خطار
مردیست که فرموده آن
حضرت الامام بعد از آن
اشا عشر الایزال هذا
الامر فی قوتش باقی مضم
اشنان ان بنا خلفاء
من بعدی عده نقباء
موسی لقدمن الله
علی المومنین اذ بعثت فیهم
رسلنا من انفسهم این یاه
در شان جناب امیر
و سیر جناب احدیت
سوی او سجد
رسول خوانده و صفیه
جمع بر آن خطیب و جبر
عجب که در شان امیر
نما عشاء نازل شده بخدا
علی قال رسول
لکان نبیا بعدی کان
علی قال ان الله
نعمای اکبر خلق
علیه السلام

ان مقامی پیش حق حیدر را چه سازم رقم
کاروان یوسف حیث رفته تاراج ظلم
چون ندارد فوق در اعجاز حیدر بر هیچ
در احدی افتاد بر ختم الرسل چون کار سخت
حاجت اهل جهان میداشت بر حاجات خود
که بحق مبروین انس را از دعای شیر حق
در بیابانی چو شد و دو چار سلمان با سر
سنگ قمر رب بفرق نمان افتاد از غنیمت
خانه تیره یهودی منجلی شد رهن کرد
دشمنان را بیشتر باشد چو تعلق بریزد
منشی عالم چو انشای جهان انشا بکود
از پس احمد چه جن دانس چه عالم تمام
از علی المرتضی منسوب هر چیزی بود
از علی جان برخواهد شد عدد و لغت و مات
نیست از افتادگی غم درد و لم نوسه بد هر
چون دهم ترجیح بر احمد علی را آنچه کم
فاطمه بنت اسد شد حامله از شیر حق
دیده ام حال ریاضت مصطفی با آن رقم
گفت پیغمبر است میگزارم بعد خود
سوی دو قبله عالم جز علی نه هیچکس
و دو گزشتاخت امام عصر را ختم النبی
نیست منصوص من الله جز امام الهیست
نوریزدان احمد حیدر اگر هر دو دوی
مرجع جن و ملک مسدود چو جمهور امام
بود غم را احمد را اکنون که خدا بالای عرش
زود و بزم روضه شاه شهیدان از مره
ارث از داود با حضرت سلیمان گرسید

در لغت گرم تهنه آمد بمعنی منت
در زمین کربلا سازد از آن ناله در
هست بر اعجاز احمد قادر آن محسن نما
کار احمد دنیا به یکپس جز مرقت
حیث در صف مقدم هست شاهد کبریا
چون نه بر حق علی کرده شهادت آن ادا
حیدر صفر بکودانه شمر پنجه اشش را
گشت سائل بر عذابی آید چون آن بهیا
چون علی در خانه او فاطمه را یک ردا
تاکنون در کعبه گرد و عمید در روز عزا
کرد از نام مبارک بچین آن ابتدا
مقدمی زوج قبول عذرا آمد مقتدا
چون بود منسوب از شهر و شد در عالم و شای
داد بعد مرگ مره را علی گر چه سزا
گر من خشکیده که را همچو حیدر کمر با
مصطفی شمس الله باشد علی بدرالدجا
داوید میوه بوطالب چو مشرم با سزا
سنگ بستی بر شکم گشتی چو غالب اشتها
یک کام اندر دگر کثرت را نادی شما
با حبیب حضرت یزدان بکوده اقتدا
میکند ارشاد که آن مرد کافر مطلقا
کو بوزن اثنا عشر دیکر لعاب الم پیشوا
هست خورشید درخشان مصطفی علیه السلام
جانشین احمد را حیدر شمع بزم ارتضا
با خاب فاطمه حیدر را کرده کتفدا
هست خضر عشق سوی نیوا اگر رهنما
وقف مال اینها باشند مفاخر

الحمد لله رب العالمین
و الصلوة علی آله و آله

الحمد لله رب العالمین
و الصلوة علی آله و آله

نیست از طوفان محشر امت احمد را بیم
 ملتفت شده سوی دل بند چون در چرخ فنا
 روز و شب شکنم بت پندار او دل به
 غیر گلزار جهان قیمت نه هرگز دیگر
 آتی در گلشن اگر تفریح را از فرط شوق
 اگر شود امر ارتوتنه اسامیر المؤمنین
 بود در راه خدایه سب تراشاید در بخت
 ز هر وطاعت کار آمد نه بتواصل بود
 ارث احمد مصطفی هم با علی تنها رسد
 زرد رنگ آید نظر خورشید از خجالت مگر
 از بی تعظیم آن استدجیان عالیقدر
 با علی خود را موافق گفت یزدان بانی
 کرد یزدان نه کجا ذکر امیر المؤمنین
 مومن را که نموده آسمان روز سیه
 انزع البطین بوده ضعیف یزدان ازین
 هست عبادت دیدن سوی آفتاب نشسته
 قوت بازوی احمد مورد و السابقون
 چه مجبان علی را بیم از نار سقصر
 هست مروی بودی گرد غیظ احمد کس
 شیر حق ساقی کوثر شافع یوم الحساب
 یافت هم از عرش اعلیٰ تر علی عالمقام
 شبهه بردریان حیدر میشود بر اکثر
 مرتضی شیر خدا هم شمع نبرم دین حق
 هست این از عائشه مروی عزیز تر بنی
 شاه مردان نفس احمد مصطفی باشد بران
 سر یزدان ضعیف یزدان بهوده چه عجب
 عائشه را داشت بعد جگر زان در مت نگاه

کشتی امت را اگر چه اسامی تو ناخدا
 محوطاعت بود روزی آنجنان بن ابا
 هست چون منظور تقلید امام اقیبا
 هست آن اشک غم شیر و در لبها
 گل کند رباع میسر جامه خود را قبا
 انتقال روح ممکن نه ز علم سیمیا
 کرد بر تو قطع یزدان جامه بود و خا
 گر ترا عشق علی الهی از راه
 فرض احمد را علی کرده اگر تنها ادا
 روی الو حیدر کرار را دیده سنا
 داشت غیر فاطمه احمد در دخت کجا
 هست ناطق حبیب الله آیه بین تا انتها
 کرد در تو ریت یاد او را ز نام ایلیا
 بهر او آمد امیر المؤمنین شمس الضحی
 داشت چون فرحت نزول علم ایزد امان
 بیشتر فرمودی از صحاب ختم الانبیا
 مرکز حق حیدر کرار دین را بادشا
 جاد اعلیٰ شافع یوم القیامت من اسما
 جز علی نه داشت یاراسی سخن با مصطفی
 بو گل گلزار عرفان سر و باغ اتقا
 بود بر دوش محمد مرتضی را اگر چه یا
 موسی عمران یار د چون بدست خود عصا
 عیسی چرخ دوش احمد شمس ایمان اضیا
 مرتضی اندر رجال و فاطمه اندر نس
 دیگر سر از دبد تفضیل غیر اشقیبا
 خورد گرد آن واحد دعوت آن نهاد با
 داشت کاری نه چو آن خرم غم دین ازضا

از حدیث سید عالم شده بر من پدید
 ضحاک کرده هر کس که بر علی فرمود حق
 غزوه بدر و احد چه چیز در پیرالمسلم
 بودی سر بر نه ز مسلم هیچکس نذر مصان
 گرد نه فلک لطف حیدر موسی را در یافتی
 بود عداوت چه قدر ملعون را از ابن علی
 گفت بهر صیر حیدر را چو بعد خود رسول
 بود ابن علی هم خورشید هم صرغام حق
 گردن محروم حیدر را هیچ سائل را سکه
 پیر شود روی زمین گر چه از اعدای لعین
 بلبل باغ مزار مرگفته ام از نجف
 زنده کردی لجن دادی امیر المومنین
 کوی فسر زند علی فرمود از کعبه از آن
 شد شهید هر کس که همراه حسین ابن علی
 ایج ترسد نه از اعدای علی آن شیر مرد
 تا آنکه روی نه آدم را خدا تو به قبول
 رفتی بر منبر چو احمد افصح عرب و عجم
 حال بیماری من کن عرض از عیسی من
 داشت بر عیسی تفوق چون حسین ابن علی
 نیست اعالم جهان در حشر با شمر رشکار
 ظل تو بر فرق هر کس که قتل سلطان شود
 هر چه خواهد آن سر اید خصم تو مولا علی
 لعن بر اعدای تو کرده نه چون خوشدل شوم
 باللب نشسته حسین ابن علی چون شد شهید
 کرد مہدم قضا در خوابگاه خود بنی
 بود در علم قضا یا نه کسی مثل علی
 زیر پر فضل را کرده بداد او را خلاص

نیست عدوی حیدر صفدر ولی دل الزنا
 ضحاک فرمایید بران شیر خدا و زحیضا
 از اجنه کرد امیر المومنین قتل و غنا
 گرد نه اهل کوفه زان مظلوم بنمودی و غنا
 بود ممکن نه برود نیل از موسی شدا
 فوج نموده شمر سبط بنی را از قفا
 کرد اندیشه مگر چیزی درین سر خفا
 جانشین کردی نه ختم المسلمین او چرا
 داد بر سائل ندای بود در دولت سدا
 نیست اندیشه مرا گوید شمشیر کشتا
 گلشن فردوس را آید می نه خوش قضا
 بهر خطبه کشتی بر منبر جو آن رونق فزا
 آمدند در حج چو بهر قتل آن اهل ریا
 یافت زیر تیغ خود آن لذت آساقا
 هر که از تائید حق حیدر را را سخ در دلا
 خواندی گرد نه چاره معصوم را آن در دغا
 کشتی بعد حمد حیدر را گم بر نیزینا
 چون شود سوی نجف گذر تو ای باد صبا
 گشت عبد الله را از زمین قدم او شفا
 یک حب حیدر که ار در محشر و قبا
 یافتی غیر علی تو این شرف از که شفا
 آیه القه الذی نازل بشان تو شفا
 لعن بر اعدای دین گر بهر حب تو جلا
 میخورد خون در علم او زان بدل داکم خفا
 بود عزیز مصطفی حیدر چو از عهد صبا
 گفت احمد حب بر کرار عالم در قضا
 از حبش چون یا علی او گنی داد او را ندا

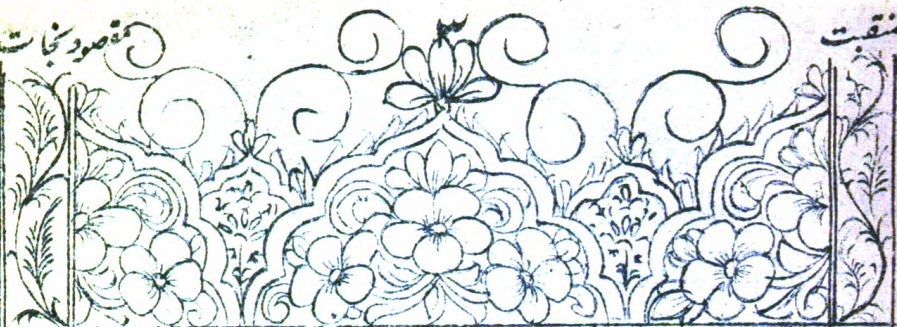
صلی کما قال رسول
 اللہ صلی علیہ و آله
 و سلم

نام زان که از حیدر راسیده و رابل دین
آمده آیه کف الله خاص و نشان علی
و ادیس بدین حریف خود را در عین سنج
جانشین احمد علی را کرد در ختم غدیر
از خدا محبوب تر بوده نه حیدر را
هست زیر عرش هر چندی پسیدان زن
گشت تاراج خزان ظلم اعدایی سبب
گفت و نشان علی المرتضی زیدان پاک
چه تلاش کیما خدام حیدر را بود
گشت در باب خلافت آخری نازل رخ
جانشین غیر علی کردی که ختم اگر سل
و ادی فطرس را نیز در کف قصیرش معاف
چون شود افضل نه آن ضرغام دین را کائنات
همیت حیدر با بل کفر صاف آید پدید
گفت پیغمبر امت میکند ارم بعد خود
جانشینان پیغمبر را خداست ذوالمنن
گفت اولام مرتضی بودید لاهر دویه طیب
خانه را ذاتی بود هر س بن لمع لعین
حق گرفته عهد گرچه بهر حب آل پاک
و اقدرت آتقد حیدر را نیز دان کومع
جستجو بهر دوا می من نباید از طیب
بعد محبوب خدا افضل ترین کائنات
گردیده حکم بازوی امام المصلین
از محمد تا امام عسکری زیر فلک
دیگری جلوه پدید آید ز خاصان آله
بود بهر سردی بیتابی زان شپیرا
گرمی خورشید محشر نه کند بر من اثر

کافی اندھا اقبال ۱۷
 بلخ انزل الیک
 سن بیک وان لم افصل
 فاجعلت رسالہ ۱۸
 از عباس بن علیہ
 کی باقی حضرت غلام
 نازشمار و حکم مشب
 شہادہ در خاتمہ کی
 شہادہ ان خطہ بعد مریت

مقام الراجح صلح کریم سے انصاف و امانت سے پیشکش
 تعالیٰ و اولاد محمد و آلہٴ نبی
 بنی اسرائیل : پیشکش
 اشیائے نفیسیہ : ۱۱۵۰

چون مکرر حمله بر کفار کرد و در غزاه
مرد و عسکر و در اساخته از تن جدا
بود و جیب جود و سخای آن بران روی خدا
هست در قرآن منمونه آیه یلغی گو
داد چون حسین فرزندان را آن پاکد
گفت بر بنبر اهل ایمان حیدر بر ملا
و دو گل ترش بر و شبیر باغ اصطفی
از گروه اهل ایمان در شما اگر مرتقا
چشم لطف مرتضی آنان را کرده کییا
در مکان مرتضی ظاهر و انجسم ادا
بود افضل از علی نه هیچ کس در اتقا
تن بالیده چو آن از محد شاه کرد
ذات حیدر بوده فخر انبیا و اولیا
کن مطالعه گراشد اسطی الکفار
یک کلام الله در کثرت را مادی شما
از علی تا مهدی دین خود خبر داده بما
بود در شین چون یک ذره انون لنا
جاسر رقت که زند بر فرق او تیغ جفا
بعد احمد کرد نه لیکن کس آن را وفا
در کند یار را چه ذکر نزد او شفا
نام حیدر هست در اراض مومن را و ادا
نیست اسی احباب در عالم حیدر اسوا
در زویدان زمین زیر ملک هرگز نپا
شد شهید از ظلم هر معصوم مجرم و خطا
دور گرد کرد ز هر دو چشم ظالمین غطا
داشت از یزدان چو آن مظلوم امید نفا
دار ما را اسی علی اله فی زیر لوا



بسم الله الرحمن الرحيم

مطلع مهر سپهر دین علی المرتضی
 کیست در عز و شرف مثل امیر المومنین
 چه رسد در جود جاتم خویش احمد را اگر
 پاسبان ختم المصلین بر عرش در بیت الحرام
 گشت کوی سید اسوای ابو الحسن کان در جهان
 بود چون امجد خورشید زوجه بسان فاطمه
 میخورد و ذنب جبه جید چون خورشید آتش طلب
 نیست افضل از علی المرتضی در کائنات
 هر چه جائز بود سلطان رسل را بهر خود
 نیست اولوا الامر می دگر من بعد الله و نبی
 هست احمد گر چه سلطان البینین مثل او
 نیست اهل بیت احمد از احادیث رسول
 عقدش آدم و حوا خدا س کائنات
 که بگویم فرق با پیغمبر و حیدر بنی
 در شب معراج احمد بر سر عرش برین
 تارک لذات دنیا بود سلطان عرب
 بود یورش دشمنان دین را بجهنم
 جز علی امیر الحق گفتی نه زان ختم الرسل
 بنام آن روز می خداوند که هر دو چشم خود
 فاطمه در آسپاسانی اگر رفتی بخواب
 که توانستی کشیدن تیغ بر سبیل نبی

چرخ دوشش خواجه عالم را خیمه عتلا
 حق بفرماید علی را نفس احمد مصطفی
 دال در قرآن بر جود علی شد امان
 پاسه حیدر را بهین بر دوش محبوب خدا
 نفس بفرود شد بر منی شمشیر ارض و سما
 نیز فرزندان چون حسین جز حیدر را
 هست این معنی از ارشاد شه لولاک و
 لحم خود گوید علی را حضرت خیر الور
 داشت یک یک بر علی مرتضی آنرا روا
 جز علی کور کوع خاتم بساکن کرد عطا
 حیدر مصدرا هم گویند شاه اولیا
 جز علی و فاطمه حسین شریف ابره را
 کرد حیدر را بفوق عرش باخیر الناس
 العلی بنی اناسه بگفتا بار تا
 حیدر را بر را بشنید از پرده صدا
 بود خزان جوین نه دیگر می او را غذا
 زندگی کرده بسر آل بنی در انزوا
 یافتی در دیگر س نه جز علی چون آوا
 مالدین عبد ضعیف از روضه آل عبدا
 خود بخود می بود از اعجاز گردان آسیا
 اگر شدی آن شاه نه پابند تسلیم و رضا

علی آیه بین شری
 نقشه آینه و مضافات
 علی قال رسول الله
 صلوات علی یاکل الخبز
 کما تأکل من الخبز
 علی اناسه بگفتا بار
 است که هرگاه آنحضرت

علی و فاطمه و حسین
 را در بهادر نظم کشیده اند
 نظیر بر فخر اند و اندرون
 نقض اهل بیت از زبان
 جاری نمودند که در این
 از ایلست و زبسم و هم
 و از احادیث و بیانی
 من این چهار نفر است
 در بیت در اند



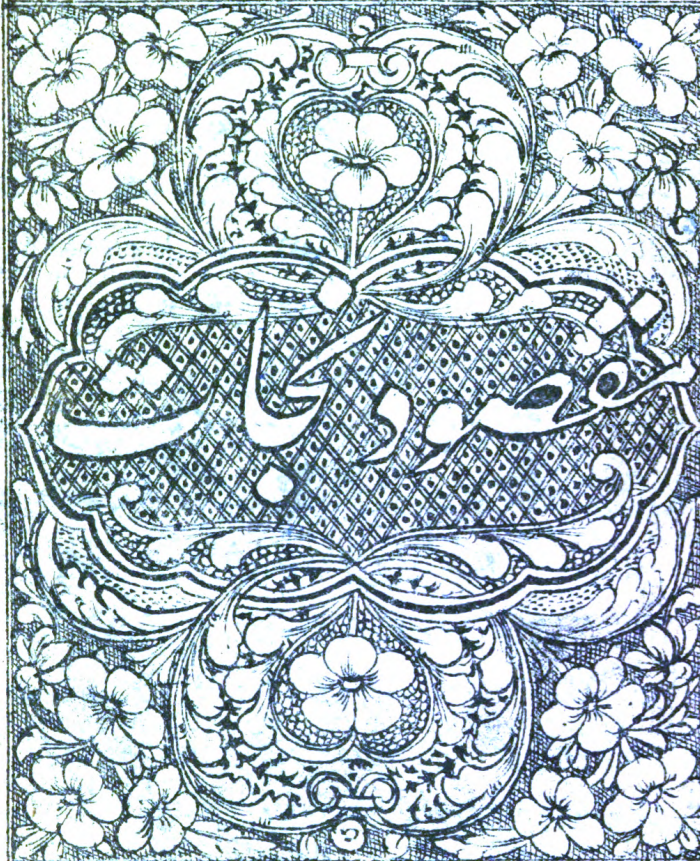
از آنجا که این کتاب در مدح امام المشرق و المخارب اسد الله الغالب علی ابن
ابی طالب است عاشقان علی و مجانبان آن ولی را باید که نقد جان فروخته کتاب هدایت
خسرید فرمایند و به تحفظ کوشند بنویسند و وظیفه خود گردانند اگر کسی خواند بشنود پیش
چشم خود همه وقت نگا دارند عینک چشم خود دارند و طغیان را بجای کرمیا و اطمینان
تعلیم دهند زیرا که جناب سرور انبیا محمد مصطفی احمد مجتبی صلی الله علیه و آله و سلم ارشاد
فرمایند هر آینه کرده است الله تعالی فضائل علی ابن ابی طالب را اینقدر
که شمار او سوا خدا دیگر ندانند پس هر که بیان سازد از روی یقین یک فضیلت از
فضائل او بخشد الله گناهان زمانه ماضی و استقبال ویرا اگر آید آن در قیامت گناه
نقلین و اگر نویسد کسی یک فضیلت از فضائل او ملائکه بر آید او استغفار کنند تا اثر آن
کتابت باقی ماند و اگر کسی بشنود فضیلت از فضائل او بخشد الله آن گناه و بر
که کسب کرده است از گوش و اگر کسی نظر کند بر فضائل مکتوبه و بر بخشد الله آن
گناه و بر که کسب از نظر کرده باشد بعد از آن فرمود جناب رسول مقبول که نظر
کردن جانب علی عبادت است و ذکر کردن و بر عبادت و قبول مناسبات و الله ایمان
پیچ بنده لیکن از دوستی وی دشمنی از دشمن وی فقط

راقسم انعم
سید فتحا حسین تقوی عنی عنه

Maksoud Hafat

عنوان مکین مکان فضل خلاق زمین

نسخه شکر و نگار در بنا قرب حیدر کرار علی بن رضی جانشین مصطفی در کائنات



از خوش فکری مزاج آل عجم تا کسر شیره خدا جامع کمالات علمی سید مختار حسین صاحب نقوش

در مطبع میمنشی نو کشتورزیان بسین منطبع

Naqisud-i-najat.

49 C 166

Indian Institute, Oxford.

The Lucknow Sparks Library.

Presented

by

Munshi Abdul Kishore.

